Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature

Vol. 1, No. 1, Spring 2025

Online ISSN: 3060-7515
https://jispll.urmia.ac.ir/

The analysis of love metaphors in Mersad Al-Ebad, according to Lakoff and Johnson's theory

Abdolmajid Mohagheghi [1], Elham Khalili Jahromi [2] and Sonia Noroozi Jafarloo [3]

1- Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature & Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran.
2- Assistant professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature & Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran.
3- Ph.D. Student, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature & Humanities, Yasuj University, Yasuj, Iran

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Received:
2023/05/21
Accepted:
2024/09/22
pp:
28- 40

Keywords:
Conceptual Metaphor,
Love,
Linguistics,
Mersad al-Ebad,
Najm al-Din Razi.

ABSTRACT

In traditional studies, metaphor is the substitution of words based on similarity in literary language. However, in contemporary linguistic studies, metaphor has developed to the level of the human perceptual system. In contemporary theory (conceptual metaphor), not only language but also the basis of perception is metaphorical, and linguistic metaphor is just the manifestation of metaphorical perception. Metaphorical perception means humans understand abstract concepts based on their experience with objective concepts. In this paper, the concept of love in Mersad al-Ebad, written by Najmal-Din Razi has been studied and analyzed based on the conceptual metaphor theory of Lakoff and Johnson. Studies show that ontological metaphors have the highest frequency in this text. There are also two central metaphors in this text: "Love is the King" and "Love is the Way," which are all other metaphors linked to them. Generally, the author's mystical ideas cause the formation of metaphors. The metaphorical mappings generally emphasize the authority and dominance of love and are related to the "Fanā" and "baqā". The paradoxical view of man and the concept of love in the various metaphors of love in this text expresses the prevailing idea about the "Vali" or "pir", which has the attributes of beauty and glory together and Reveals the Guidance of love. In other words, in Mersad al-Ebad, love is a valuable concept with a paradoxical nature that is destructive and revitalizing. Accordingly, the concept of love in Mersad al-Ebad and the concept of "vali" or "pir" in Sufi view functionally correspond.

Citation: Mohagheghi, A., Khalili Jahromi, E., & Noroozi jafarloo, S. (2025). The analysis of love metaphors in Mersad Al-Ebad, according to Lakoff and Johnson's theory. *Journal of Interdisciplinary Studies of Persian Language and Literature*, 1(1), 28-40.

© The Author(s).

Publisher: Urmia Univertsity.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2024.121539

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.1.3.8

[1] **Corresponding author:** Elham Khalili Jahromi, **Email:** khalilijahromi115@yahoo.com

نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی

دوره ۱، شماره ۱، بهار ۱۴۰۴

شاپا الکترونیکی: ۷۵۱۵-۳۰۶۰

https://jispll.urmia.ac.ir/

مطالعهٔ مفهوم عشق در مرصادالعباد با تکیه بر نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون

عبدالمجید محققی[۱]، الهام خلیلی جهرمی[۲] و سونیا نوروزی جعفرلو[۳]

۱- استادیارگروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

۲- استادیار گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

۳- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

دریافت:
۱۴۰۲/۰۲/۳۱

پذیرش:
۱۴۰۳/۰۷/۰۱

صص:
۴۰-۲۸

واژگان کلیدی:
زبان‌شناسی،
استعارهٔ مفهومی،
عشق،
مرصادالعباد،
نجم‌الدین رازی.

چکیده

در نگاه سنتی به استعاره، واژگان بر اساس رابطهٔ مشابهت و در ساحت زبان جایگزین می‌شوند. امّا در مطالعات زبان‌شناختی معاصر، استعاره تا سطح مفاهیم و نظام ادراکی انسان توسّع یافته است. در نظریّهٔ معاصر که به استعارهٔ مفهومی (شناختی) معروف است نه تنها زبان، بلکه اساس ادراک نیز استعاری است و استعارهٔ زبانی، نمود اندیشهٔ استعاری است. بدین‌صورت که فهم انسان از مفاهیم انتزاعی براساس تجربه‌ای است که از مفاهیم عینی و ملموس دارد. در این پژوهش با تکیه بر نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون، مفهوم عشق در کتاب مرصادالعباد نجم‌الدین‌رازی بررسی شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند، در اثر یاد شده استعاره‌های هستی‌شناختی از بیشترین فراوانی برخوردارند. همچنین دو استعارهٔ کانونی «عشق سلطان است» و «عشق راه است» در متن وجود دارد که تمام استعاره‌های دیگر با آنها در پیوند هستند. محور تشکیل استعاره‌ها اندیشه‌های عرفانی مؤلف است که ریشه در سنّت فکری صوفیه دارد. نگاشت‌های استعاری عموماً با تأکید بر جنبهٔ اقتدار و استیلای عشق و در ارتباط با بحث فنای عاشق و وحدت وی با معشوق شکل گرفته‌اند. نگاه پارادکیسکال به انسان و مفهوم عشق در استعاره‌های این اثر، مبیّن اندیشهٔ غالب دربارهٔ ولیّ است که هر دو بعد جمالی و جلالی را در کنار هم دارد و معنای هدایت‌گری عشق را در این نگاشت‌ها آشکار می‌سازد. به‌زبانِ دیگر در اندیشهٔ نجم‌الدین‌رازی، عشق مفهومی ارزشمند و دارای ماهیّتی متناقض است که در عین ویرانگری، احیاگر و تعالی‌بخش نیز هست. از این حیث کارکردِ عشق در مرصادالعباد متناظر با مفهوم پیر (ولی) در آرای صوفیه است.

استناد: محققی، عبدالمجید؛ خلیلی جهرمی، الهام؛ و نوروزی جعفرلو، سونیا. (۱۴۰۴). مطالعهٔ مفهوم عشق در مرصادالعباد با تکیه بر نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون. *نشریه مطالعات میان رشته‌ای زبان و ادبیات فارسی*، ۱(۱)، ۴۰-۲۸.

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه ارومیه.

DOI: https://doi.org/10.30466/jispll.2024.121539

DOR: https://dorl.net/dor/20.1001.1.30607515.1403.1.1.3.8

[۱] **نویسنده مسئول:** الهام خلیلی جهرمی، **پست الکترونیکی:** khalilijahromi115@yahoo.com

۱– مقدمه

استعاره از جمله پدیده‌های زبانی است که در مطالعات زبان‌شناختی معاصر، مفهوم متفاوتی یافته است. در مطالعات کلاسیک، استعاره به صورت طبقه‌ای از مجاز با علاقهٔ شباهت یا عالی‌ترین نوع تشبیه تعریف و در حوزهٔ بلاغت مطالعه می‌شد. در این دیدگاه، استعاره اساساً امری زبانی و تزیینی است که با جایگزینی واژگان بر اساس رابطهٔ شباهت شکل می‌گیرد. در تقابل با نگاه کلاسیک، نظریهٔ استعارهٔ مفهومی[1](شناختی)، استعاره را فراتر از یک امر صرفاً زبانی با کارکرد تزیینی توصیف می‌کند.

نظریهٔ استعارهٔ مفهومی بر پایهٔ مطالعات زبان‌شناختی و در تکمیل مقالهٔ استعارهٔ کانال[2]مایکل ردی، توسط لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) ارائه شده است. در این نظریّه مفاهیم به دو دستهٔ تجربی و انتزاعی تقسیم می‌شوند. مفاهیم تجربی، مفاهیمی ملموس هستند که مستقیماً از تجربه‌های فیزیکی انسان حاصل می‌شوند؛ مواردی نظیر روابط مکانی (بالا، پایین، جلو، عقب)، هستومندها (موجود، ظرف، ماده...) و تجربیّات حسی (خوردن، حرکت کردن...). مفاهیم انتزاعی نیز مواردی مانند عواطف ، احساسات و حالات... هستند. «نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی در بستر زبان‌شناسیِ شناختی[3]می‌کوشد، درکی از این که انسان چگونه در مورد حوزه‌های انتزاعی مانند عشق، زمان... می‌اندیشد یا آنها را بازنمایی می‌کند، فرادست دهد» (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱: ۶۲–۶۳). لیکاف و جانسون با دقّت در شواهد زبانی به این نتیجه رسیدند که ذهن به واسطهٔ شناختی که از مفاهیم ملموسِ تجربی دارد، مفاهیم انتزاعی را می‌فهمد. در واقع چون که «مفاهیم انتزاعی، تعریف روشنی در تجربیّات انسانی ندارند، ذهن برای فهم‌شان به مفاهیم ملموس‌تری مانند جهت‌گیری‌های فضایی؛ اجسام، مواد و تجربیّات حسی... متوسّل می‌شود» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۹: ۱۴۳). بر این اساس بخش وسیعی از ادراک انسان، ماهیت استعاری دارد و به محض فاصله گرفتن از تجربه‌های حسی و ورود به حوزه‌های انتزاعی، درک استعاری به شیوه‌ای هنجار تبدیل می‌شود (اکو و دیگران/ ۱۳۸۲: ۲۰۱).

استعاره در مطالعات معاصر، درک یک مفهوم انتزاعی بر اساسِ شناخت از ویژگی‌های یک مفهوم عینی و تجربی است. ابزاری که به کمک آن انسان در مورد مفاهیمِ انتزاعی می‌اندیشد. گویی راهکار ذهن برای ادراک «پدیده‌های مقاوم در برابر تعریف مانند افکار، هیجانات و انگیزه‌ها... توسل به استعاره است» (قاسم زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۳). لذا استعاره در رویکرد معاصر پدیده ای شناختی است که «انگیزهٔ آن جستجوی فهم است» (اکو و دیگران، ۱۳۸۲: ۳۱۸).

ساختار استعاره در نظریّهٔ معاصر از سه قسمت تشکیل شده است: «قلمرو مبدأ (امور عینی و مفاهیم ملموس)، قلمرو مقصد (امور انتزاعی و مفاهیم ذهنی) و نگاشت[4](رابطهٔ تناظر میان دو قلمرو مبدأ و مقصد)» (فتوحی، ۱۳۹۸: ۳۲۶)؛ به عنوان نمونه در استعارهٔ «عشق سفر است» فهم یک حوزه از تجربه (عشق) بر حسب دانش حوزهٔ دیگری از تجربه (سفر) اتفاق می‌افتد. به زبان فنّی‌تر«استعارهٔ فوق از تناظرِ هستی‌هایی از حوزهٔ عشق (عاشقان؛ روابط عاشقانه، هدف‌های مشترک و مشکلات در رابطه...) با هستی‌هایی از حوزهٔ سفر (مسافران؛ وسیلهٔ نقلیه، مقصد و موانع سفر...) تشکیل یافته است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۹: ۳۲۶–۳۲۹)؛ که هستی‌شناسیِ حوزهٔ مبدأ را بر هستی‌شناسیِ حوزهٔ مقصد می‌نگارد و امکان اندیشیدن در مورد حوزهٔ مقصد (عشق) را با استفاده از تجربیّات حوزهٔ مبدأ (سفر) فراهم می‌کند. لیکاف و جانسون استعاره‌های مفهومی را در سه دستهٔ کلّی استعاره‌های جهتی[5]، هستی شناختی[6]و ساختاری[7] تقسیم‌بندی می‌کنند؛ استعاره‌های جهتی عموماً کارکرد ارزیابی دارند. استعاره‌های هستی‌شناختی، یک درک ابتدایی اما اصولی از حوزهٔ مقصد ارائه می‌دهند که معمولاً به عنوان پایه‌های استعاره‌های ساختاری عمل می‌کند. (عباسی، ۱۳۹۷: ۱۲۱).

- **استعارهٔ جهتی (وضعی/ فضایی)**

در استعاره‌های جهتی قلمرو مبدأ، یک جهت یا وضعیت فضایی مانند بالا، پایین، عقب، جلو، دور، نزدیک و قلمرو مقصد، یک مفهوم انتزاعی است. این نوع از استعاره‌ها با جهت‌بخشی فضایی به مفاهیم انتزاعی، آنها را ملموس می‌سازند. «شادی بالاست» و «اندوه پایین است» نمونه‌هایی از استعاره‌های جهتی هستند (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۱۹–۱۴۰).

---

[1] Conceptual Metaphor Theory(CMT)
[2] Conduit metaphor
[3] زبان شناسیِ‌شناختی، زبان را در نقش شناختی آن–یعنی ارتباط ساختارهای اطلاعاتی انسان با جهان خارج– مطالعه می‌کند.
[4] Mapping
[5] Orientational metaphor
[6] Ontological metaphor
[7] Structural metaphor

- **استعارهٔ هستی‌شناختی**

در استعاره‌های هستی‌شناختی، قلمرو مبدأ یک هستومند و قلمرو مقصد یک مفهوم انتزاعی است. «در این نمونه، شناخت انسان از هستومندها (موجودات؛ اجسام، مواد و مکان‌ها...) مبنای درک مفاهیم انتزاعی است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۹: ۳۷-۳۹). گویی ذهن برای ملموس‌کردن مفاهیم انتزاعی، آنها را به صورت یک هستومند، مکان یا یک جاندار تصوّر می‌کند. جاندارانگاری به شکل عام و انسان‌انگاری به شکل خاص، از جمله استعاره‌های پرکاربرد هستی‌شناختی در زندگی روزمره است. مثلاً «در بطن جملهٔ «تورّم کیفیت زندگی ما را پایین آورده است». یک استعارهٔ هستی‌شناختی از نوع انسان‌انگاری وجود دارد، که امر انتزاعیِ تورّم را به صورت یک هستومند (انسان) تصوّرکرده و راجع به آن اندیشیده و سخن گفته است» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۱۹-۱۴۰).

- **استعارهٔ ساختاری**

در استعاره‌های ساختاری هر دو حوزهٔ مبدأ و مقصد مفاهیم هستند، منتها حوزهٔ مبدأ یک مفهوم عینی و حوزهٔ مقصد، یک مفهوم انتزاعی است. در این حالت، استعاره به ما اجازه می‌دهد تا مفاهیم ذهنی یا موضوعات بدون ساختار را در عبارات و ویژگی‌های مفاهیم محسوس یا دست‌کم ساختارمندتر بفهمیم (lakoff, 2006: 232)؛ به عبارت دیگر استعارهٔ ساختاری، سامان‌دهیِ یک مفهوم در چهارچوب مفهوم دیگری است. مثلاً در استعارهٔ «بحث جنگ است» مفهومِ بحث به طور استعاری و براساس مفهومِ جنگ ساخت‌مند می‌شود (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۹).

۱- ۱- بیان مسئله و سؤالات تحقیق

چنان‌که در بخش مقدمه گفته شد، استعاره در مطالعات معاصر سازکاری شناختی دارد که در ظرف زبان بروز می‌کند. در واقع بخش وسیعی از ادراک انسان، استعاری است. ادراک استعاری یعنی اینکه ذهن، مفاهیم انتزاعی را بر مبنای دانش و تجربه‌ای که از مفاهیم عینی دارد، می‌فهمد.

عشق از جمله مفاهیمی است که به دلیل ذات غیرعینی و ناملموسش نیازمند تعریف استعاری است و ادراکِ آن در قالب استعاره ممکن می‌نماید. با در نظر داشتن این نکته که مایهٔ اصلی عرفان به خصوص بعد از قرن سوم هجری، مفهوم عشق است و از آنجا که عرفان به تناسب معنای ذاتی خود، نوعی فعالیّت شناختی محسوب می‌شود، لذا بررسی استعاره‌های موجود در گفتمان آن از منظر شناختی بسیار کارگشاست. کتاب مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد تألیف نجم‌الدین رازی از جمله متون عرفانی قرن هفتم است که مفهوم عشق در آن نمودی فراگیر دارد. در این پژوهش با انتخاب متن مرصادالعباد، تصحیح محمدامین ریاحی به عنوان پیکرهٔ پژوهش، ابتدا نگاشت‌های استعاریِ مفهوم عشق از استخراج شده است. در ادامه طبق الگوی نظریهٔ استعارهٔ مفهومی، نمونه‌ها بر اساس انتخاب قلمرو مبدأ دسته‌بندی و تحلیل شده‌اند. برای سهولت ارزیابی در پایان هر بخش، داده‌ها به‌صورت تفکیک شده در قالب نمودار و جدول تنظیم و در نهایت یافته‌های پژوهش در بخش نتیجه‌گیری ارائه شده است. پژوهش حاضر به صورت تحلیلی-توصیفی درصدد پاسخگویی به پرسش‌های زیر است:

الف) عشق به مثابهٔ یک مفهوم انتزاعی ـ در اندیشهٔ نجم رازی چگونه دریافت و توصیف شده است؟

ب) براساس نگاشت‌های استعاری متن مرصادالعباد، کدام یک از حوزه‌های حسی در مفهوم‌سازی مقولهٔ عشق بیشتر مورد نظر مؤلف بوده است؟

ج) در متن مرصادالعباد به عنوان یک متن عرفانی، کدامیک از جنبه‌های عشق بیشتر برجسته‌سازی شده است و چرا؟

۱- ۲- اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش با هدف شناخت ابعاد و بررسی چگونگی مفهوم عشق در اندیشهٔ عرفانی، به بررسی کتاب مرصادالعباد می‌پردازد. نظر به ماهیتِ شناختی متون عرفانی و بسامد بالای مفهوم عشق در متن مرصادالعباد، نگارندگان انجام پژوهشی با عنوان «بررسی مفهوم عشق در مرصادالعباد با تکیه بر نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی» را ضروری دانسته و در چهارچوب نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی به آن پرداخته‌اند.

۱- ۳- پیشینهٔ تحقیق

پژوهش‌های متعدّدی با موضوع بررسی استعارهٔ مفهومی عشق بر متون عرفانی ادبیات فارسی انجام شده است. از جمله، (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل شناختی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی» به این نتیجه رسیده‌اند؛ که سنایی

برای مفهوم‌سازی مقولهٔ عشق، سه گروه استعاره با بارهای مثبت، منفی و دوپهلو خلق کرده است و از راه نسبت دادن صفات متعدد به عشق، نظام ارزشی جامعهٔ دینی قرن پنج و شش را به چالش کشیده است. رویکرد تحلیلی نگارندگان این مقاله در بررسی استعاره‌های متن آن هم از دو منظر شناختی و بلاغی، شاخصهٔ ارزشمند این پژوهش است. (اسپرهم و تصدیقی، ۱۳۹۷) در پژوهشی دیگر با عنوان«استعارهٔ شناختی عشق در مثنوی مولانا» پس از ارائهٔ گزارشی از استعاره‌های مفهومی عشق در متن مثنوی، عنوان می‌کنند که مولانا در پرداخت مفهوم عشق بیشتر به جنبه‌های سوزندگی، مست‌کنندگی و ذی‌شعور بودن عشق توجّه داشته است. طبقه‌بندی استعاره‌ها در این پژوهش مشابه مقالهٔ (زرقانی و همکاران، ۱۳۹۲) است. همچنین (عباسی، ۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوانِ «استعارهٔ مفهومی عشق و خوشه‌های مفهومی مرتبط با آن در تذکره الاولیای عطار» به این نتیجه رسیده که عطار در مفهوم‌سازی عشق بیشتر از استعاره‌های شیءبنیاد و ساختاربنیاد استفاده کرده است. رویکرد نگارندگان در این پژوهش تحلیلِ آماری نگاشت‌ها و استعاره‌های متن است. بررسی‌های (پورابراهیم و غیاثیان، ۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوانِ «بررسی خلاقیّت‌های شعری حافظ در مفهوم‌سازی عشق» گواه این است که حافظ عموماً با استفاده از استعاره‌های تخیّلی نو، عشق را مفهوم‌سازی کرده است. وجه تفاوت این پژوهش در تفکیک استعاره‌های متن به انواع کلیشه‌ای و بدیع و بررسی خلاقیت شناختیِ شاعر در سیر از استعاره‌های کلیشه‌ای به بدیع است. (هاشمی و قوام، ۱۳۹۲)؛ نیز در پژوهشی با عنوانِ «نگرش احمد غزالی به عشق، بر بنیاد نظریّهٔ استعاره‌شناختی» ضمن بررسی رسالهٔ سوانح العشاق به این مهم دست‌یافته‌اند که دیدگاه غزالی به عشق دیدگاهی عابدانه است و طرح‌واره‌های وی برای مفهوم عشق، نشان از پیوند عمیق تصوف و اسلام دارد. هرچند در پژوهش یادشده برای نگاشت‌های استعاری، شواهد(مثال‌های) کمی از متن سوانح آورده شده اما تحلیل‌های نسبتاً جامعی از نگاشت‌ها و ارتباط میان آن‌ها ارائه شده است. همچنین (هاشمی، ۱۳۹۲) در رسالهٔ دکتری خویش با عنوانِ «بررسی نظام‌های استعاری عشق در ۵ متن عرفانی بر اساس نظریّهٔ استعارهٔ شناختی» به بررسی مفهوم عشق در متون سوانح احمد غزالی، تمهیدات عین القضات، لوایح حمیدالدین ناگوری، عبهرالعاشقین بقلی و لمعات عراقی پرداخته است. نوآوری پژوهش حاضر در انتخاب پیکرهٔ پژوهش(متن مرصادالعباد) است که تاکنون با تمرکز بر مفهوم عشق و از منظر استعارهٔ مفهومی ارزیابی نشده است.

۲– بحث و یافته‌های تحقیق

سابقهٔ مفهوم عشق در متون عرفانی به قرن دوم هجری می‌رسد. نخستین بار رابعه ادویه بحث محبّت را در میان صوفیان طرح کرده و آن را اساس طریقتِ تصوّف قرار داده است که همین محبّت نهایتاً به موضوع عشق در تصوف و عرفان انجامید.(سجادی، ۱۳۷۲: ۵۲) با گسترش این نگرش در میان صوفیان، رابطهٔ انسان و خداوند از حالت عابد و معبود خارج و ابتدا به صورت محب و محبوب و سپس عاشق و معشوق درآمد. البته «صوفیه تا قرن پنجم هجری نیز از محبّت دم می‌زدند و محبّت یکی از مقامات دهگانهٔ تصوّف به شمار می‌آمد، ولی از قرن پنجم، مفهوم عشق وارد عرفان شد و عملاً در قرن ششم عنوان خاصی در متون عرفانی یافت» (همان: ۲۸۷). عُرفا عشق را صورت تکامل یافتهٔ محبّت می‌دانند، چنان‌که سُهروردی در این رابطه می‌گوید: «محبّت چون به غایت رسد آن را عشق خوانند و عشق، خاص‌تر از محبّت است» (نصر، ۱۳۴۸: ۲۸۶). در گفتمان عرفانی «عشق کاری است که موقوف هدایت باشد» (حافظ، ۱۳۹۶: ۲۱۴). شفیعی‌کدکنی ریشهٔ تاریخی کاربرد عشق به جای هدایت را در آثار سنایی می‌داند، آنجا که می‌گوید: «عالم علم نیست عالم عشق/ رؤیّتِ صدق چون روایت نیست/ به هدایت نیامده‌ست از کفر/ هر که را کفر چون هدایت نیست» و یا در غزلی دیگر: «هر که را عشق نیست در دل و جان/ در دل و جان او هدایت نیست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۵۱۵). صوفیه در هر عصر به تناسب شرایط فرهنگی و عقیدتی حاکم، نگرش خاصی به مفهوم عشق داشته که در استعاره‌های شناختی متون آن عصر قابل بررسی است. استعارهٔ شناختی عشق، الگویی از این تجربهٔ انسانی فرادست می‌دهد که امکان شناخت انسان به عنوان صاحب این تجربهٔ شگفت را فراهم می‌آورد. کوچش معتقد است «استعاره‌ها بخش‌های مجزای دانش درمورد عشق نیستند، بلکه در نهایت از ادغام این گزاره‌های استعاری، یک کل نظام‌مند که الگوی شناختی نمونهٔ اعلای عشق است، ساخته می‌شود. این گزاره‌ها شامل طیف وسیعی از پدیده‌های رفتاری، فیزیولوژیک و احساسی هستند. (kovecses,1991: 91-89).

۲- ۱- استعارهٔ مفهومی عشق در مرصادالعباد

۲- ۱- ۱- استعاره‌های جهتی

*عشق تعالی است: «چون هوا قصد علو کند همه عشق و محبّت گردد» (رازی، ۱۳۸۹: ۱۸۴). در این نگاشت با تأکید بر ماهیّت ارزشمند و ویژگی رفعت‌بخشی عشق، از جهت فضایی بالا به عنوان قلمرو مبدأ استفاده شده است.

*عشق سبقت است: «اصحاب‌الیمین آنها بودند که متابعت عقل کردند و اصحاب‌الشّمال آنها بودند که متابعت هوا کردند و سابقان آنها بودند که متابعت عشق کردند» (همان: ۳۵۴). در اندیشهٔ نجم رازی وجود عشق به لحاظ زمانی بر خلقِ انسان (دل) سابق است. چنان‌که آورده است: «خاک آدم هنوز نابیخته بود/ عشق آمده بود و در دل آویخته بود» (همان: ۷۰) نگاشت استعاری «عشق سبقت است» در بیان ازلی بودن عشق طرح شده است، امّا از آنجا که مفهوم زمان به خصوص شکل ازلی آن، مفهومی انتزاعی است، برای درک زمان ازلیِ عشق از مفهوم مکان که نسبت به زمان ملموس‌تر است، استفاده شده است. در واقع با توسّل به تجربهٔ شناختی ذهن از جهات فضاییِ مکانی (یمین، شمال، سابقه...)، ازلی بودن عشق مدلسازی شده است.

جدول ۱- استعارهٔ جهتی عشق در مرصادالعباد

نوع استعاره	نگاشت استعاری	جنبهٔ مورد تأکید	فراوانی
جهتی (۲ مورد)	عشق سبقت است.	ازلی بودن و ارزشمندی	۱
	عشق تعالی است.	رفعت بخشی و ارزشمندی	۱

۲- ۱- ۲- استعاره‌های هستی شناختی

در متن مرصادالعباد تجربهٔ انتزاعی عشق در قالب ۳ استعارهٔ هستی‌شناختیِ اصلی «عشق جاندار/ هستومند/ مکان است.» مفهوم‌سازی شده است.

الف) عشق جاندار است.

نجم رازی کلان استعارهٔ «عشق جاندار است» را عموماً در قالب خرد استعارهٔ «عشق انسان است» نمود داده است. نگاشت‌های انسان‌پندارانه با استمداد از ویژگی‌ها، صفات و رفتار انسان، مفهوم عشق را ملموس می‌کنند. پُر واضح است که «تصویر عشق به صورت موجودی صاحب شعور، روح و اختیار، اوج ارزش‌گذاری در مورد عشق است» (اسپرهم و تصدیقی، ۱۳۹۷: ۱۰۲).

* عشق صاحب افعال انسانی است: «هم عقل دویده در رکابش/ هم عشق خزیده در پناهش» (رازی، ۱۳۸۹: ۸۶).

*عشق سلطان/ شاهنشه/ شحنه است: «سلطان عشق جمله اوباش و رنود صفات ذمیمه نفسانی را از رندی و ناپاکی توبه دهد و خلعت بندگی در گردن ایشان اندازد» (رازی، ۱۳۸۹: ۲۰۷). این استعاره‌ها جنبهٔ برتری و استیلای عشق را برجسته می‌کنند. شکل‌گیری این نگاشت‌ها معمولاً «در اثر تمایلات زاهدانه صوفیه است. اندیشهٔ جبریِ صوفیه در چهارچوب رابطهٔ عبد و معبودیِ برآمده از قرآن و حدیث، خداوند را مسلط بر همهٔ امور بنده تصوّر می‌کرده است» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۸۱-۸۲) و از انطباق قدرتِ مطلقهٔ خداوند با نمونه‌های مقتدرِ زمینی یعنی سلطان، شحنه و شاهنشه، تصویری از عشق به‌صورت موجودی که بر هستیِ عاشق چیرگی دارد، ساخته شده است.

*عشق غارتگر است: «عشق آمد و کرد عقل غارت/ ای دل تو به جان بر این بشارت» (رازی، ۱۳۸۹: ۵۹) این نگاشت ناظر به جنبهٔ نابودگری و چیرگی عشق است. عشق، قدرت بی‌رحمی است که داراییِ سالک (عقل، هوش) را غارت و وی را اسیر می‌کند، تا آنجا که سالک در برابر این غارتگرِ قدرتمند از درِ افتادگی درآمده و هستی‌اش را تسلیم او می‌کند. نگاشت «عشق غارتگر است» در راستای مفهوم فنا از آرای صوفیه و در پیوند با نگاشت «عشق سلطان است» شکل گرفته است و به صفات جلالی عشق اشاره دارد.

*عشق استاد است: « استاد تو عشق است چو آنجا برسی/ او خود به زبان حال گوید چون کن» (همان: ۳۰) این خرد استعاره ذیل کلان استعارهٔ انسان‌پنداری عشق و با تمرکز بر جنبهٔ هدایتگریِ عشق طرح شده است.«استفاده از عشق به‌عنوان هدایت‌گر در متون عرفانی ادبیات فارسی، مسأله‌ای مکرر است که معمولاً در بیان تقابلِ عقل و عشق طرح می‌شود. ظاهراً نخستین بار در

غزلیات سنایی از عشق به‌عنوان «هادی» یاد شده است: هرکه را عشق نیست در دل و جان/ در دل و جان او هدایت نیست» (شفیعی‌کدکنی/۱۳۸۰: ۵۱۴–۵۱۵). از دیگر سو مطابق آیین صوفیه «هدایتگرِ سالک در عالم عرفان، پیر(ولی) است» (نیّری، ۱۳۹۲: ۲۵۸). بر این اساس در نگاه نجم‌رازی، نقش عشق با پیر (ولی) در اندیشه‌های صوفیه متناظر است.

*عشق سوار است: «عشق حالی دو اسبه می‌آمد[۱] خاک آدم هنوز نا بیخته بود/ عشق آمده بود و در دل آویخته بود» (رازی، ۱۳۸۹: ۷۰). طرح این نگاشت بر اقتدار عشق تأکید دارد.

*عشق میراننده و اِحیاگر است: «عشق آمد و جان من فراجانان داد/ معشوقه ز جان خویش ما را جان داد. عتبهٔ عالم فناست و سر حد عالم بقاء» (همان: ۲۲۴). عشق در اندیشهٔ نجم‌رازی وجودی قدرتمند است که بر هستیِ عاشق چیرگی دارد، درکُشتن و زنده‌کردن وی تواناست، هم‌زمان هست‌کننده و نیست‌کنندهٔ اوست. ریشهٔ این نوع نگرش، در دیدگاه عرفانی مؤلف است. در واقع بر پایهٔ آیهٔ «هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ فَإِذَا قَضَی أَمْرًا فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ[۲]» که در آن اقتدار و چیرگی خداوند به عنوانِ معشوق حقیقی تصویر می‌شود، عشق نیز درک شده است. از دیگرسو «جمع هستی و نیستی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های باطنی در تربیت انسان است که از یک واقعهٔ بزرگ حکایت دارد و آن اصل تبدیل است. مقصود از تبدیل این است که صفاتِ حیوانی (عاداتِ ناپسند انسان) به صفاتِ بشری و بالاتر از آن صفاتِ خدایی تبدیل شود. عرفا نیستیِ صفات حیوانی و هست شدن به صفات الهی را اصطلاحاً فنا و بقا گویند» (نیّری، ۱۳۹۲: ۱۵۸). حقیقت این است که فهم عشق به صورت موجودی مقتدر در قالب نگاشت‌های استعاری «عشق سلطان/ شاهنشه/ شحنه/غارتگر است»، منجر به تصورات جانبی از عشق شده است که آن را با حوزه‌های مفهومی نظیر فنا و بقا مرتبط می‌سازد. از دیگر سو مطابق اندیشه‌های اهل تصوف، دگرگونی صفات و تبدیل مزاج (فنا و بقا) جز به مدد پیر (ولیّ) میسّر نیست. «پیر از ارکان اصلی سلوک و گرانیگاه تربیت و تبدیلاتِ وجودی سالک است. در واقع کسی که می‌تواند سالک را چنان دگرگون کند که گویی بار دوم زاده شده است، پیرِ صاحب ولایت است» (همان: ۲۵۷– ۲۶۰). از این حیث کارکرد عشق در اندیشهٔ رازی با مفهوم پیر (ولی) در آرای صوفیه متناظر است.

*عشق گیاه (تخمِ گیاه) است: «بلکه تخم عشق در زمین دل‌ها ابتدا به دستکاری خطاب الست بربکم انداختند...» (رازی، ۱۳۸۹: ۱۲) در این نگاشت، توجّه نویسنده به جنبهٔ حسیِ رشد و بالندگی گیاهان است.

ب)عشق هستومند است.

نجم‌رازی بر اساس شناختی که از هستومندها (مواد، اشیا و اجسام...) دارد، پرداخت‌های مختلفی از عشق ارائه کرده است که نگاشت استعاری «عشق آتش است» دارای بالاترین بسامد در میان آنهاست.

* عشق آتش است: «ما به‌کلی شجرهٔ وجود انسانی را چون عود فدای آتش عشق تو کردیم...» (همان: ۳۳۷) اساس شکل‌گیری این نگاشت درک تناظر میان گرما و سرخی آتش و فیزیولوژی بدن در حالت غلبهٔ عشق است و «به حالت فیزیکی عاشق که دچار گرما و سوزش و سرخی است، اشاره دارد» (هاشمی و قوام، ۱۳۹۲: ۵۹). کاربرد آتش در مفهوم سازی عشق، ریشه در باورهای اساطیری و دینی دارد. «در اساطیر ایرانی آتش از تقدّس و الوهیّت برخوردار بوده و به عنوان ایزد ستایش می‌شده است» (کلانتر و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۳). در اندیشه های اسلامی نیز تجلّی خداوند در آتش[۳]خبر از تقدّس این مفهوم می‌دهد. بر این اساس استفاده ازآتش به عنوان قلمرو مبدأ، گواهِ باور به تقدّس تجربهٔ عشق است. از دیگرسو حکم تطهیر به وسیلهٔ آتش در احکام اسلامی و «نقش پالایندگی آتش از گناه و پلیدی در اساطیر، به صورت آتش عشق در متون عرفانی تجلّی یافته است» (همان: ۳۶). در واقع همان‌طور که آتش پاک‌کننده است، عشق نیز وجود عاشق را از هر نوع پلیدی می‌پیراید. البته مفهوم‌سازی تجربهٔ عشق با تمرکز بر جنبهٔ سوزانندگی(نابودکنندگی) آن، هم‌سو با طرح مفهوم «فنا» در اندیشه‌های عرفانی است، بدین صورت که «رنج و دشواریِ عشق چونان آتش، هستی و انانیّت عاشق را می‌سوزاند و او را به مقام فنا می‌رساند» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۶۸–۶۹). گاه نیز در خلق استعاره‌ها نظر به جنبهٔ از بین‌برندگی و استیلای عشق، غلبهٔ آن بر عقل مورد نظر است. «آن‌چنان‌که آتش همه چیز را می‌سوزاند

---

[۱] «حالی: درحال، فوراً – دواسبه: با دواسب به تعجیل و شتاب، کنایه از شتافتن به سرعت و تعجیل» (لغت‌نامهٔ دهخدا)

[۲] آیهٔ ۶۸ سورهٔ غافر

[۳] اشاره به داستان نبوت موسی(ع) طرح شده در آیات ۱۱–۱۵ سورهٔ طه

و چیزی باقی نمی‌گذارد که از هستی خویش و چیستی آتش دم برآرد، عشق نیز مجال و امکانی برای عقل نمی‌گذارد» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج۱: ۹).

*عشق نور است: «گفتا هر دل به عشق ما بینا نیست/ هر جان صدف گوهر عشق ما نیست» (رازی، ۱۳۸۹: ۱۵۴)؛ ریشهٔ انتخاب هستومند نور در دیدگاه عرفانیِ نجم رازی و متأثر از آیات قرآن است. در واقع بر پایهٔ آیات قرآن (مائده: ۱۵؛ نور: ۳۵؛ ۲۴۰؛ صف: ۸؛ انعام: ۱۸۸) که در آنها به صورت تمثیلی خداوند به عنوانِ معشوق حقیقی به مثابهٔ نور معرفی می‌شود، عشق نیز مفهوم شده است. «تمرکز استعارهٔ «عشق نور است» بر جنبهٔ هدایتگری و رهبری عشق است» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۳۹)، با این توضیح که بخش زیادی از شناخت ما از جهان، از طریق حس بینایی (دیدن) است و نور، لازمهٔ دیدن است. نورپندارِی عشق تأییدی بر اندیشهٔ هدایتگری عشق است. از این حیث استعارهٔ یادشده با نگاشت «عشق استاد است» پیوند دارد. در اندیشهٔ استعاری نجم رازی، دلِ عاشق به مثابهٔ چشمی است که با نورِ عشق می‌بیند و می‌شناسد.

*عشق شمع است: «هر کِرا این عشقبازی در ازل آموختند/ تا ابد درجان او شمعی ز عشق افروختند» (رازی، ۱۳۸۹: ۲۳۳) این نگاشت با تمرکز بر جنبهٔ روشنایی‌بخشی عشق و در تکمیل نگاشت «عشق نور است» است. نور از ملازمات شناخت درمتون عرفانی است که در تقابل با مفهوم ظلمات، گاه خود شناخت فرض می‌شود. عاشق به‌واسطهٔ نور و روشناییِ عشق می‌بیند، می‌فهمد و می‌شناسد.

*عشق می/ باده است: «ما شیر و می عشق تو با هم خوردیم/ با عشق تو در طفولیت خو کردیم» (همان: ۴۴) همانطور که درابتدای بحث گفته شد، از قرن سوم پایه‌های نظری محبّت و عشق در رابطهٔ عارف با خداوند شکل گرفت و مباحثی چون شوقِ دیدار و انسِ با حق و معرفت وی در مقامِ مشاهده طرح شد. در پی طرح این مباحث، «شوق دیدار خدا –به عنوان معشوق اصلی –جایگزین شوق ورود به بهشت و وصف مجلس دیدار با وی، جایگزین وصف بهشت شد. شراب در این نگرش از مستلزمات مجلس دیدار محسوب می‌شد و نگاه مثبت به شراب در آیات قرآن (انسان:۲۱، شعرا:۷۹...) موجب تثبیت موقعیت آن در آیین تصوف شد. در واقع گرایش عرفا به مسألهٔ سکر و اهمیت کشف و شهود نزد ایشان، پایه‌های نگاشت «عشق باده است» را شکل داده است» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۶۹) و با توجه به شباهت تجربی احوال باده‌نوش (بی‌خودی و مستی) و عاشق (محو صفات بشری و فنا در اثر غلبهٔ عشق)، باده در مفهوم‌سازی تجربهٔ عشق به عنوان قلمرو مبدأ به کار رفته است. البته در استعارهٔ یاد شده، «نظر به گیراییِ شراب و حالاتِ بی‌خویشتنی باده‌نوش، جنبهٔ چیرگی عشق بر عاشق نیز مورد تأکید است» (همان: ۷۶). به عبارتی در طرح نگاشت «عشق باده/ می است» همان جنبه‌ای از عشق مدنظر است که در نگاشت «عشق آتش است» مورد نظر بود؛ عشق عقل را از بین‌می‌برد چنان که باده! با آمدن عشق جایی برای عقل باقی نمی‌ماند.

*عشق خوراک (غذا/ شربت) است: «این شربت عاشقی همه مردان راست/ نامردان را درین قدح رنگی نیست» (رازی، ۱۳۸۹: ۳۸۵) این نگاشت با تمرکز بر جنبهٔ پرورندگی خوراک و البته نیازمندی انسان به خوراک ساخته شده است. گویا آن‌گونه که حیاتِ جسم به غذاست، حیاتِ جان نیز معطوف به عشق است.

*عشق خون است: «عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست/ تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست» (همان: ۳۳۹) نجم رازی در تکمیل نگاشت «عشق غذاست» از خون نیز به عنوان حوزهٔ مبدأ استفاده کرده است. غذا از طریق خون، جذب بدن انسان می‌شود و قطع گردش خون در بدن مساوی با پایان حیات جسم است. از این حیث گویا بی‌عشقی، مرگِ جان است.

*عشق گوهر است: «گفتا هر دل به عشق ما بینا نیست/ هر جان صدف گوهر عشق ما نیست» (همان: ۱۵۴) این نگاشت ناظر به ارزشمندی و نایابی نوعِ اصیل تجربهٔ عشق است.

*عشق تاج است: «تاج یحبهم بر فرق ما نهاد» (همان: ۵۰) این نگاشت با تأکید بر جنبهٔ ارزشمندی عشق و در تکمیل استعارهٔ «عشق گوهر است» می‌باشد. ارزشمندی عشق در اندیشهٔ نویسنده، سبب شده است تا آن را در قالبِ تاج ملموس سازد. از دیگرسو نظر به این‌که تاج از ملزومات سلطانی و تاجداری، معادلِ پادشاهی است، این استعاره با نگاشت «عشق سلطان است» پیوند دارد.

*عشق دام/ دانه است: «مرغ جانی که از آشیانهٔ «یُحبُّهم» پریده است، بر شبکه ارادت می‌افتد و به دانهٔ «یُحبّونَه» در دام بلای عشق بند می‌شود...» (همان: ۴۹۵) انتخاب قلمرو حسیِ دام در مفهوم‌سازی عشق، اشاره به سلطهٔ عشق (معشوق) بر عاشق و ناتوانی وی در گریز از آن است که ذیل نگاشت «عشق سلطان است» قابل بررسی است. البته «کاربرد این هستومند ریشه در

اعتقادی مبنی بر جبری بودن عشق دارد. صوفیه طبق آیهٔ «یحبّهم و یحبّونه» عشق خداوند را مسبوق به عشقِ بنده دانسته و کاربرد دام به عنوان حوزهٔ مبدأ در بیان گرفتاری و پایبندی عاشق، برخاسته از عدم اختیار است» (هاشمی، ۱۳۹۲: ۹۴). از دیگرسو در نگاشت یاد شده، به صورت هم‌زمان از دو قلمرو حسی دام و دانه در فهم عشق استفاد شده است. این مسئله می‌تواند برآمده از اندیشهٔ عرفانی مؤلف و مطابق با آیهٔ «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ[۱]» باشد. در حقیقت تصور خداوند به عنوان معشوق حقیقی در هیبت قادر مطلقی که هم هادی است و هم مضل، شکل دهندهٔ نگاشتی است که در آن عشق هم دام است و هم دانه.

*عشق جامه است: «جامهٔ عشق را تار «یحبُّهم» آمد و پود «یحبّونه»» (رازی/ ۱۳۸۹: ۴۹). این نگاشت در پیوند با استعارهٔ «عشق سلطان است» و با تأکید بر ماهیّت ارزشمندِ عشق است. در پنداشت فرهنگی ایرانیان، جامه و شکل خاص آن یعنی خلعت، به‌خصوص از زمان خلفای عباسی به عنوان ابزار تشریف بزرگان و مشروعیت بخشیدن به حاکمیت اُمرا از سوی سلطان است. چنان‌که در جای‌جای تاریخ بیهقی از آیین جامه‌بخشی و رسم خلعت فرستادن یاد شده است: «رسول را بیاوردند و بر خوان سلطان بنشاندند و چون نان خورده آمد، رسول را خلعتی سخت فاخر پوشانیدند و با کرامت بسیار به خانه بازبردند.» (بیهقی/ ۱۳۷۳: ۴۰)[۲]

*عشق شبنم است: «از شبنم عشق خاک آدم گل شد/ صد فتنه و شور در جهان حاصل شد.» (رازی/ ۱۳۸۹: ۷۱-۷۲) شبنم در شناخت انسانی عموماً ماهیّتی لطیف، زلال و زیبا دارد. نگاشت «عشق شبنم است» با توجّه به این جنبه از عشق طرح شده است. البته در پرداخت آن توجه به ماهیّت حیات‌بخش عشق نیز مدنظر است. توضیح آن‌که در کار آفرینش به‌واسطهٔ عشق، خاک آدم گِل و حیات حاصل شده است.

*عشق نشتر است: «سر نشتر عشق بر رگ روح زدند/ یک قطره فرو چکید نامش دل شد» (همان: ۱۹۲) این نگاشت ناظر به دشواری و مرارت تجربهٔ عشق (صفات جلالی معشوق) است.

*عشق تخته است:« تخته عشق در نبشتم باز/ در نبیس ای نگار تخته‌ناز» (همان: ۹۳) این نگاشت هم‌سو با نگاشت «عشق استاد است» و در پیوند با نگاشت «عشق راه است» – که در بخش بعد بدان می‌پردازیم– به جنبهٔ آگاهی‌بخشی و هدایتگری عشق در مسیر رسیدن به معرفت تأکید دارد.

ج) عشق ظرف (مکان) است.

در متنِ مرصادالعباد ظرف‌های مکانِ راه، مملکت،کوی، عالم و خرابات به عنوان قلمروی مبدأ در مفهوم‌سازیِ تجربهٔ عشق به‌کار گرفته شده‌اند.

* عشق راه است: «در عشق یار بین که چه عیار می‌رویم/ سر زیر نهاده چو شطار می‌رویم» (همان: ۲۶۱) استعارهٔ «عشق راه است» بر ویژگی پیشروی و مکانمندی عشق تمرکز دارد. (هاشمی، ۱۳۹۲: ۴۰) در بطن این استعاره اندیشهٔ مسیرپنداری عشق، مسافرپنداری عاشق و قائل بودن به وجود فاصله میان عاشق و معشوق وجود دارد و از این حیث صورتی از استعارهٔ ساختاری «عشق سفر است» می‌باشد. از دیگر سو نگاشت «عشق راه است» با نگاشت «عشق نور/ شمع است» در پیوند است، زیرا عشق در اندیشه‌های عرفانی، شیوه ای از سلوک برای رسیدن به معرفت (شناخت) و نور، ابزار اصلی شناخت است.

*عشق کوی است: «تا بر سر کوی عشق تو منزل ماست/ سر دو جهان به جمله کشف دل ماست» (رازی، ۱۳۸۹: ۳۱۵) در این نگاشت رابطهٔ تناظر میان عاشق با ساکنان کوی برقرار است و با استعارهٔ اصلی «عشق راه است» مرتبط است. در واقع از زمانی که صوفیه، سلوک را مسیر و راهِ رسیدن به شناخت حقیقی دید و از وصل و دیدار خداوند (معشوق حقیقی) به عنوان غایت این مسیر سخن گفت، عشق را همچون مقامی تصور کرد که سالک در راه وصل مدتی درآن منزل کند و بماند.

*عشق مملکت است: «زیرا که مملکت جاودانی عشق به هر شاه و ملِک ندهند» (همان: ۱۲). این نگاشت نظر به ارتباط مفاهیم مملکت با سلطان (فرمانروای مملکت) در پیوند با استعارهٔ «عشق سلطان است»، به جنبهٔ اقتدار و صفات جلالی عشق اشاره‌دارد.

---

[۱] آیهٔ ۸ سورهٔ فاطر

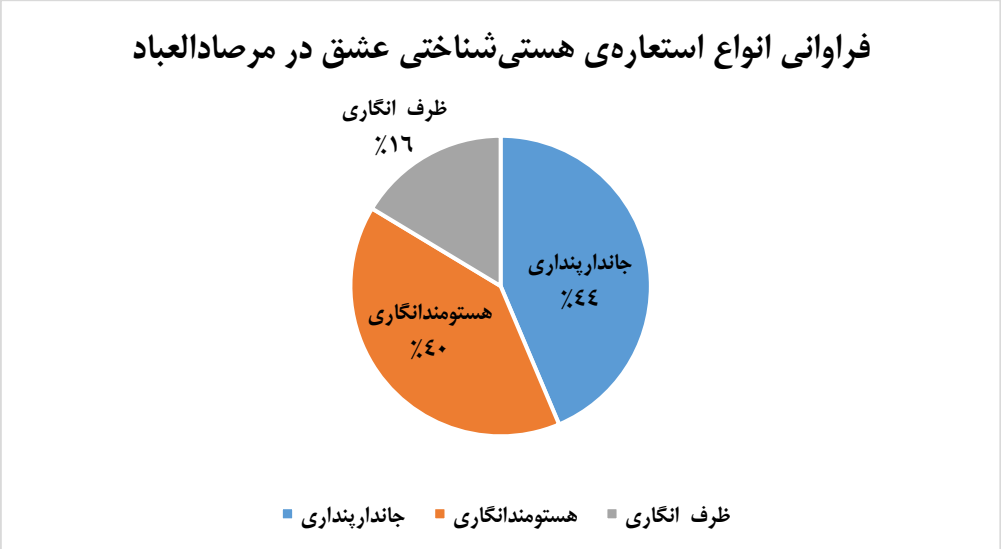
[۲] برای نمونه‌های بیشتر ر.ک تاریخ بیهقی، به کوشش خطیب رهبر، ج. ۱/ صص ۴۱،۲۰،۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹...)

*عشق عالَم است: «پروانه صفتان جانباز عالم عشق که کمند جذبه الوهیت در گردن دل ایشان در عهد الست افتاده است...» (همان: ۳۳۸) این نگاشت در ارتباط با نگاشت «عشق سلطان است» طرح شده است و در تصور زاهدانه و عابدانهٔ صوفیه از قدرتِ مطلق خداوند ریشه دارد.

*عشق خرابات است: «شما خشک زاهدان صومعه نشین حظایر قدسید، از گرم روانِ خرابات عشق چه خبر دارید؟» (همان: ۷۱) طرح این نگاشت در پیوند با نگاشت «عشق باده است» و مباحث طرح شدهٔ ذیل آن است.

جدول ۲- استعارهٔ هستی‌شناختی عشق در مرصادالعباد

نوع	نگاشت استعاری	جنبهٔ مورد تأکید	فراوانی
جاندارانگاری (۲۴مورد)	عشق صاحب افعال انسانی است.	ذی‌شعور بودن	۵
	عشق سلطان/ شاه است.	قدرتمندی و چیرگی	۵
	عشق غارتگر است.	قدرتمندی و چیرگی	۴
	عشق استاد است.	هدایتگری	۱
	عشق سوار است.	قدرتمندی	۱
	عشق میراننده و احیاگر است.	قدرتمندی و چیرگی	۷
	عشق تخم(گیاه) است.	بالندگی	۱
هستومند انگاری (۲۲ مورد)	عشق آتش است.	ازبین برندگی، چیرگی و پاک کنندگی	۷
	عشق نور/ شمع است.	هدایتگری	۲
	عشق خوراک / شربت/ خون است.	پرورندگی	۴
	عشق باده است.	چیرگی و از بین برندگی	۲
	عشق گوهر/ تاج/ جامه است.	ارزشمندی	۳
	عشق شبنم است.	حیات‌بخشی و لطافت	۱
	عشق دام است.	چیرگی	۱
	عشق تخته است.	هدایتگری	۱
	عشق نشتر است.	دشواری	۱
ظرف(مکان) انگاری (۹مورد)	عشق راه است.	پیش‌روندگی	۵
	عشق کوی است.	پیش‌روندگی	۱
	عشق مملکت است.	قدرتمندی وچیرگی	۱
	عشق عالم است.	گستردگی	۱
	عشق خرابات است.	چیرگی	۱



شکل ۱- فراوانی انواع استعاره هستی‌شناختی عشق در مرصادالعباد

۲-۱-۳- استعاره‌های ساختاری

نجم رازی در بخشی از استعاره‌های ساختاری از مفاهیم بلا، خطر، ملامت، محنت و غم به عنوان حوزه‌های مبدأ استفاده کرده است. این نگاشت‌ها از این حیث که دال بر دشواری، سختی و خطرناکی مسیر عشق هستند با کلان استعارهٔ «عشق راه است» پیوند دارند.

* عشق بلا/ خطر است: «مرغ جانی که از آشیانه «یُحبُّهم» پریده است بر شبکه ارادت می‌افتد و به دانه «یُحبّونه» در دام بلای عشق بند می‌شود...» (همان: ۴۹۵) نگاشتی که عشق را به مثابهٔ بلا و خطر می‌بیند، در پیوند با نگاشت «عشق راه است» و مأخوذ از آرای صوفیه است؛ راهِ عشق، راهی دشوار است که آزمون‌هایی در این مسیر به عنوان محکِ عاشق واقعی وجود دارد. «به عقیدهٔ صوفیه سالک را باید آزمود و مورد بلا و زحمت قرار داد تا چنان‌که طلا را به آتش می‌برند که از هر کدورتی صاف و دارای عیار خالص و زر ناب شود... با آتش بلا پخته و صاف و بدون دُرد شود» (غنی، ۱۳۳۱: ۶۹). البته طرح این نگاشت می‌تواند متأثر از آیهٔ «اَلم احسب الناس أن یترکوا اَن یقولوا آمنا و هم لایفتنون»[۱] نیز باشد.

*عشق خطر/ عیاری است: «چهاردهم عیاری است باید که درین راه عیاروار رود که کارهای خطرناک بسیار پیش آید. باید که لاابالی وار خود را دراندازد و هیچ عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد. چنان‌که این ضعیف می‌گوید: در عشق یار بین که چه عیار می‌رویم/ سر زیر نهاده چو شطار می‌رویم...» (رازی، ۱۳۸۹: ۲۶۱). در این نگاشت، عشق به مثابهٔ راهی خطرناک است که معشوق باید عیاروار و بی‌باک در آن قدم نهد. از این حیث با استعارهٔ«عشق راه است» پیوند دارد.

*عشق ملامت است: «بنای عشقبازی بر ملامت نهادند: عشق آن خوشتر که با ملامت باشد/ آن زهد بود که با سلامت باشد» (همان: ۸۱) نویسنده ملامتِ بی‌خبران را همچون خطری در مسیر عشق می‌بیند. از این حیث طرح این نگاشت در پیوند با کلان استعارهٔ «عشق راه است» می‌باشد. همچنین استفاده از ملامت به عنوان قلمرو مقصد می‌تواند در تناسب با آراء فرقهٔ ملامتیه باشد.«ملامتیان هم تظاهر به ظواهرِ شریعت اهلِ صحو و هم اظهارِ احوال ناشی از غلبهٔ اهلِ سُکر را خلاف اخلاص دانسته و ترجیح می‌دادند با احراز از آنچه صوفی را از قبول عام برخوردار و از حق به خلق و نفس مشغول می‌دارد، خویش را هدفِ تحقیر و ملامت عوام سازند. ایشان برای ملامت تأثیر خاصی در خالص‌کردنِ محبّت حق قائل بودند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۳۳۵-۳۳۶). تا آن‌جا که «اصرار داشته‌اند در سبک زندگی، رفتار و روش اجتماعی مصداق ولایخافون فی الله لومه لائم[۲]شوند» (غنی، ۱۳۳۱: ۵۷).

*عشق غم و محنت است: «ما در غمِ عشق غمگسار خویشیم/ شوریده و سرگشتهٔ کار خویشیم» (رازی، ۱۳۸۹: ۴۲۷). با توجه به بافت عرفانی مرصادالعباد، تصور عشق به عنوان ماهیّتی غم افزا احتمالاً در راستای مفهوم «فراق» شکل گرفته است. در راه عشق -که مقصدش وصل است- جدایی از معشوق، موجد محنت در وجود عاشق است.

*عشق قمار است: «تا این غایت روح را با هرچه پیوند داشت، همه در ششدر عشق می‌باخت. چون مفلس و بیچاره گشت، اکنون دست‌خون است و جان می‌باید باخت» (همان: ۲۲۲). این نگاشت در پیوند با نگاشت‌های«عشق باده/ خرابات/ غارتگر/ میراننده است» طرح شده و در تبیین اندیشهٔ فنا از آرای صوفیه است.

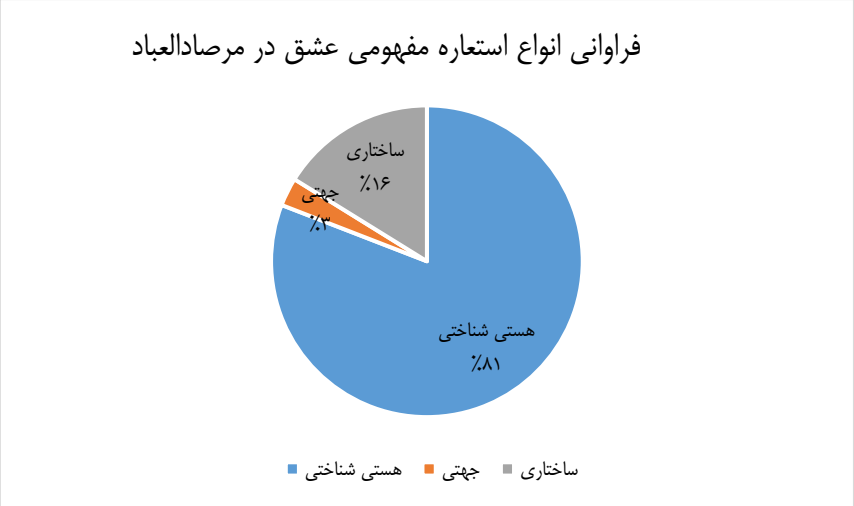
*عشق کار است: «در عشق تو برخاسته ام از همه کار/ کین کار کسی نیست که کاری دارد» (همان: ۵۳۷). تأکید این نگاشت بر ماهیّت ارزشمند عشق است.

جدول ۳- استعارهٔ ساختاری عشق در مرصادالعباد

نگاشت استعاری	جنبه مورد تأکید	فراوانی
عشق بلا/ خطر است.	دشواری	۳
عشق ملامت است.	دشواری	۳
عشق غم است.	دشواری	۳
عشق قمار است.	از بین برندگی	۱
عشق کار است.	ارزشمندی	۲

[۱] سورهٔ عنکبوت. آیهٔ ۲

[۲] سورهٔ مائده. آیهٔ ۵۴



شکل ۲- فراوانی انواع استعارهٔ مفهومی عشق در مرصادالعباد

۳- نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی و تحلیل مفهوم عشق در مرصادالعباد بر اساس نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی لیکاف و جانسون پرداخته شده است. طبق بررسی‌ها در متن یاد شده فراوانی استعارهٔ هستی‌شناختی ۸۱٪، استعارهٔ ساختاری۱۶٪ و سهم استعارهٔ جهتی ۳٪ است. استعاره‌های هستی‌شناختی در سه حوزهٔ جاندارپنداری (۴۴٪)، هستومندانگاری (۴۰٪) و ظرف‌انگاری (۱۶٪) شکل‌گرفته‌اند. درحوزهٔ جاندارپنداری از انسان و گیاه به‌عنوان قلمروهای مبدأ استفاده شده است. در نگاشت‌های هستومندانگاری، عشق در قالب آتش، نور، باده، خوراک، خون، گوهر، تاج، دام، جامه، شبنم، نشتر و تختهٔ ابجد مفهوم‌سازی شده است. در استعاره‌های ظرف‌انگاری نیز مفهوم عشق بر اساس تجربهٔ انسان از راه، کوی، مملکت، عالم و خرابات ملموس شده است. در استعاره‌های ساختاری مفاهیم بلا، خطر، عیاری، ملامت، قمار، کار به عنوان حوزهٔ مبدأ به‌کار آمده‌اند. در طرح استعاره‌های جهتی نیز از تجربه‌های مکانیِ بالا (علو) و جلو (سابق) استفاده شده است.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که تمام نگاشت‌های استعاری مرصادالعباد به نحوی با کلان‌استعارهٔ «عشق سلطان است» یا «عشق راه است» در پیوند هستند. لذا دو استعارهٔ یاد شده، استعاره‌های اصلی متن هستند. کلان استعارهٔ «عشق سلطان است» برآمده از اندیشه‌های عرفانی مؤلف و بر اساس تجربیات زاهدانه‌ای است که از نسبت عبد و معبود شکل گرفته است. از دیگرسو گرایشات صوفیانه‌ای که عشق را شیوهٔ سلوک و رسیدن به شناخت می‌داند، کلان استعارهٔ «عشق راه است» را شکل داده است.

به طور کلی استعاره‌های شناختیِ عشق در مرصادالعباد با محوریت مفاهیم فنا و بقا طرح شده‌اند. مؤلف تجربهٔ عشق را به صورت ماهیّتی ارزشمند و مقتدر مفهوم ساخته که همزمان با ویرانگری و نابودکنندگی، احیاگر و حیات‌بخش است. فهم عشق در هیبت سلطان، غارتگر و شحنه ناظر به وجودی قدرتمند و نابودگر است که بر هستیِ عاشق استیلا دارد؛ در قالب دام و نشتر او را به بلا، خطر، محنت و ملامت دچار می‌سازد، آتش‌سان انانیّتش را می‌سوزاند و آن‌گاه که عاشق از خویش تهی شد، چونان خون، خوراک، باده، تخم و شبنم زنده‌اش می‌دارد. سپس در قالب تاج، گوهر و جامه عزّت و رفعتش می‌بخشد. از این حیث کارکردِ عشق در اندیشهٔ نجم‌رازی با مفهوم پیر یا ولی در آرای صوفیه هم‌سویی دارد. در واقع در مرصادالعباد، عشق در دو منظر تصویر شده و به دو بُعد متناقض هدایت‌گری و مضلّ بودنِ عشق اشاره شده است. در نگاشت‌هایی عشق غارتگر است و در مواردی چون استاد (نوری هادی) است، گاه دانه است و گاهی دام، گاه نشتر است و گاهی خوراک (خون)... . در نهایت تمام نگاشت‌های استعاری متن که در سه عنوان ساختاری، جهتی و هستی‌شناسانه دسته‌بندی شده‌اند، از منظر دیگر به دو دسته تقسیم می‌شوند: نگاشت‌هایی که بر احیاگری عشق تأکید دارند و نگاشت‌هایی که بر میرانندگی آن دلالت دارند و این دوگانگی و کثرت در زیر جامهٔ عشق به وحدت می‌رسد.

منابع

ابراهیمی‌دینانی، غلامحسین. (۱۳۸۰). دفتر عقل و آیت عشق. ج۱، تهران: طرح نو.

اسپرهم، داوود و تصدیقی. سمیه (۱۳۹۷). « استعارهٔ شناختی عشق در مثنوی مولوی». متن پژوهی ادبی، دوره ۲۲، شماره ۷۶، صص ۸۷-۱۱۴.

اکو، امبرتو و دیگران. (۱۳۸۲). استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی آفرینی/ مجموعه مقالات، مترجم: گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر.

بیهقی، محمدبن‌حسین. (۱۳۷۳). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج۱، تهران: مهتاب.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۹۶). دیوان غزلیات. به کوشش: خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجاه و ششم، تهران: صفی علیشاه.

رازی، نجم‌الدین. (۱۳۸۹). مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد. به اهتمام: محمدامین ریاحی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

رحمانی، اکرم و اقدامی، علیرضا. (۱۳۸۹). شرح کامل مرصادالعباد. چاپ اول، رشت: دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت.

زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۹). جستجو در تصوف ایران. چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۷۲). مقدمه‌ای بر عرفان و تصوف. چاپ پنجم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها«سمت».

سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۴۸). مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق. تصحیح: سید حسین نصر؛ مقدمه و تحلیل هانری کربن، تهران: انتشارات انستیتو ایران و فرانسه.

شفیعی‌کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). «عقل ورزیدم و عشقم به ملامت برخاست»، نشریهٔ ایران‌شناسی، سال ۱۳، شماره۳ ، صص ۵۱۰ -۵۱۸.

عباسی، زهرا. (۱۳۹۷). «استعارهٔ مفهومی عشق و خوشه‌های معنایی مرتبط با آن در تذکره‌الاولیای عطار»، پژوهش‌های ادب عرفانی(گوهر گویا)، سال ۱۲، شمارهٔ ۲، پیاپی ۳۷، صص ۱۱۷-۱۴۶.

غنی، قاسم. (۱۳۳۱). بحثی در تصوف. تهران: انتشارات مجلهٔ یغما.

فتوحی، محمود. (۱۳۹۸). سبک شناسی(نظریّه‌ها، رویکردها و روش‌ها)، چاپ چهارم، تهران: سخن.

قاسم‌زاده، حبیب الله. (۱۳۷۹). استعاره و شناخت. چاپ اول، تهران: فرهنگان.

قرآن کریم

کلانتر، نوش‌آفرین؛ صادقی‌تحصیلی، طاهره و حسنی‌جلیلیان، محمدرضا و حیدری، علی (۱۳۹۵). «سیر آتش از اسطوره تا عرفان(ریشه‌های اسطوره‌ای نمادهای مربوط به آتش در عرفان)»، کهن‌نامهٔ ادب پارسی، دوره ۷، شماره ۳، پیاپی۲۱، صص ۲۱-۴۳.

گلفام، ارسلان و یوسفی راد، ارسلان. (۱۳۸۱). «زبان شناسی شناختی و استعاره»، فصلنامهٔ تازه‌های علوم شناختی، دوره ۴ ، شماره ۳، صص۵۹-۶۴

لیکاف، جورج و جانسون، مارک. (۱۳۹۹). استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم. ترجمهٔ جهانشاه میرزابیگی، چاپ سوم، تهران: آگاه.

نیری، محمد یوسف. (۱۳۹۲). نرگس عاشقان. چاپ اول، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

هاشمی، زهره و قوام، ابوالقاسم. (۱۳۹۲)، «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریّهٔ استعارهٔ شناختی»، ادب پژوهی، شماره ۲۶، صص ۴۹-۷۱.

هاشمی، زهره. (۱۳۸۹). «نظریّهٔ استعارهٔ مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، ادب پژوهی، شماره ۱۲، صص ۱۱۹-۱۴۰ .

هاشمی، زهره. (۱۳۹۲). بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی بر اساس نظریّهٔ استعارهٔ شناختی. رسالهٔ دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه فردوسی مشهد.

Kovecses, Z. (1991). A Linguist’s Quest for Love, Social and Persona, Relationships.

George Lakoff. (2006), Cognitive linguistics: basic readings / edited by Dirk Geeraerts. p. cm. (Cognitive linguistics research; 34), Berlin · New York